

رجعت از نگاه فریقین*

(قسمت اول)

عسکری اسلامپور کریمی**

چکیده

رجعت، یکی از مسائل مورد اختلاف میان مذاهب اسلامی است. از منظر شیعه رجعت از عقاید مسلم به شمار می‌آید و مورد تأیید اهل بیت علیهم‌السلام نیز قرار گرفته است. بر این اساس، گروهی از مؤمنان راستین و عده‌ای از کافران بدسرشت، هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) به این دنیا بازگردانده می‌شوند تا مؤمنان به ثواب یاری آن حضرت در تشکیل حکومت عدل و قسط جهانی نائل آمده، از درک و تماشای عظمت و شوکت دولت کریمه اسلام، لذت ببرند و کافران به سزای پاره‌ای از اعمال ننگینشان برسند.

اهل سنت به سبب اختلاف مبنایی که با شیعیان دارند، مسئله رجعت را از اساس انکار کرده‌اند و این‌گونه عقاید را برگرفته از عقاید غلات و ساخته و پرداخته عبدالله بن سبا یهودی می‌دانند.

این نوشتار موضوع رجعت را از منظر فریقین مورد تأمل قرار

می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: رجعت، شیعه، اهل سنت، رجعت‌کنندگان، فلسفه رجعت، عبدالله بن سبا.

یکی از آرزوهای دیرینه بشر گسترش عدالت در سراسر گیتی و ریشه‌سوزی بیداد از همه آبادیهای زمین است. این امید و آرزو به شکل نوعی اعتقاد در ادیان الهی تجلی نموده است. در طول تاریخ، کسانی که مدعی تحقق این اندیشه شدند، طرحها ریختند و چاره‌ها اندیشیدند، ولی نتوانستند بشر خسته‌دل را امیدی بخشند. آری؛ اندیشه ظهور حضرت مهدی (عج) تنها چراغ فروزانی است که می‌تواند تاریکیها و غبار خستگی را از انسان دور کند.

روزی که او می‌آید و حکومت واحد جهانی تشکیل می‌دهد، انحرافها و بی‌عدالتیها را محو می‌سازد و ابرهای خودخواهی و نفاق را کنار می‌زند تا بشر لذت و زیبایی زندگی واقعی را در سایه حکومت اهل بیت (علیهم‌السلام) و پیاده شدن همه احکام اسلام ناب محمدی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با تمام وجود احساس کند.

در آستانه این ظهور نورانی، حوادث شگفت‌انگیزی اتفاق می‌افتد که از جمله آنها بازگشت گروهی از مؤمنان واقعی برای درک و تماشای عظمت و شوکت جهانی اسلام و حکومت دولت کریمه خواهد بود. البته عده‌ای از کافران بدطینت نیز در این میان پیش از برپایی رستاخیز به دنیا برمی‌گردند تا به سزای پاره‌ای از اعمال ننگین خویش برسند. بازگشت گروهی از مؤمنان خالص و کافران ستمگر به این جهان پیش از قیامت، «رجعت» نامیده می‌شود.

برخی از خرده‌گیران بر شیعه، امکان رجعت را مورد تردید قرار داده و اعتقاد به آن را ناپسند دانسته‌اند؛ بدان حد که گفته‌اند: «رجعت، مذهب گروهی از اعراب جاهلیت بوده است که برخی از فرق اسلامی (شیعه) بدان گرویده‌اند.»

تردید و مناقشات مخالفان در صحت رجعت از یک سو و پیچیدگی مسئله از سوی دیگر، پرسشها و شبهاتی را برانگیخته که از آن جمله است: منظور از رجعت چیست؟ آیا رجعت به معنای بازگشت برخی از اموات (ائمہ علیهم‌السلام) و گروهی از مؤمنان و کافران) به دنیاست و یا به معنای بازگشت دولت و قدرت به خاندان رسالت است؟ آیا رجعت به معنای نخست، ممکن است؟ آیا همان‌گونه که رجعت در امتهای پیشین واقع شده است، در امت اسلامی نیز واقع خواهد شد؟ رجعت چه زمانی واقع می‌شود؟ چه کسانی مشمول رجعت می‌شوند؟ آیا رجعت همگانی است یا اختصاصی؟ و بالأخره فلسفه آن چیست؟

این پرسشها و نظایر آنها، موجب شده است که اندیشمندان اسلامی کتب و مقالات گرانمایه‌ای در تبیین این موضوع بنگارند و یا در کتب کلامی، بابی را به این موضوع مهم اختصاص دهند. نگارنده با کمال بی‌طرفی، در این نوشتار سعی نموده تا با مطالعه در منابع اصیل اسلامی، این موضوع مهم را از نگاه فرق اسلامی و حتی غلات و مفوضه، بررسی کند که البته

در این راه برای صیانت از اشتباه از خداوند متعال و وجود مقدس حضرت بقیةالله الأعظم (عج) عاجزانه استمداد و استعانت می‌جوید.

مفهوم شناسی

الف. معنای لغوی «رجعت»

«رجعت» در لغت به معنای «بازگشت» است. لغت‌شناسان در توضیح واژه «رجعت» گفته‌اند: «رجعت، مصدر مره از ماده «رجوع» به معنای یک‌بار بازگشتن یا بازگرداندن است.»^۱ لغت‌شناسان می‌گویند: «الرجعة بفتح الراء» به معنای یک‌بار برگشتن پس از مرگ، در عصر ظهور حضرت مهدی (عج) است. فلانی به رجعت ایمان دارد؛ یعنی ایمان به برگشتن به دنیا پس از مرگ دارد.^۲

و نیز در «اقرب الموارد» درباره واژه «رجعت» آمده است: رجوع به معنای بازگشت است و فلانی به رجعت ایمان دارد، یعنی او به رجوع به دنیا پس از مرگ اعتقاد دارد.^۳ پس واژه رجعت در لغت به معنای «یک‌بار بازگشت یا بازگرداندن» است. ناگفته نماند که اصل «رجوع» به معنای بازگشتن و بازگرداندن (لازم و متعدی) به کار رفته است؛ مثل: «فرجع موسی الی قومه غضبان أسفاً»^۴، و «فإن رجعت الله الی طائفة منهم...»^۵ که واژه «رجع» در آیه شریفه نخست، لازم است، چنان که گفته می‌شود: «رجع الرجل» و در آیه شریفه دوم، متعدی می‌باشد. از این رو، واژه «رجعت» مصدر مره از ماده رجوع است. به معنای یک‌بار بازگشتن و یا بازگرداندن به حال اول است.

البته الفاظ مختلفی برای بیان این اصل اعتقادی در قرآن کریم و روایات اسلامی به کار رفته است، مانند: رجعت، ایاب، کره، رد، حشر، که همه در معنای بازگشت مشترک‌اند، ولی جامع همه آنها کلمه «رجع» است که در لغت به معنای برگشتن به مبدأ و مکان و یا فعل و حالت اصلی گفته می‌شود؛ یعنی یک مبدأ و آغازی باشد که از جایی دوباره به آن برگردد و هیچ‌گونه قیدی در آن لحاظ نشده است.^۶

ب. معانی اصطلاحی «رجعت»

رجعت همانند بسیاری از واژه‌ها علاوه بر معنای لغوی، در علوم مختلف در معانی گوناگونی به کار رفته، و با توجه به این معانی است که می‌توانیم تصویر و شناخت صحیحی از معنای مورد بحث داشته باشیم. *لغتنامه دهخدا* معانی اصطلاحی مختلفی برای رجعت برشمرده است که به اختصار اشاره می‌شود:

۱. اصطلاح فقهی: بازگردیدن مرد به سوی زن مطلقه خود در مدت قانونی و شرعی.

۲. اصطلاح نجومی: رجعت نزد منجمان و اهل هیئت، عبارت است از حرکتی غیر از حرکت کوکب متحیره به سوی خلاف توالی بروج و آن را رجوع و عکس نیز می‌نامند.

۳. اصطلاح عرفانی: نزد اهل دعوت عبارت است از رجوع و کمال و نکال و ملال صاحب اعمال به سبب صدور فعل زشت از افعال، یا متکلم گفتاری سخیف از اقوال.^۷

۴. اصطلاح جامعه‌شناسی: در علوم اجتماعی، برخی جامعه‌شناسان به هنگام بحث از قانونمندی جامعه و تاریخ، بر این باورند که قوانین تطورات تاریخی در همه جوامع مشترک است و تاریخ سه مرحله ربانی و قهرمانی و انسانی را طی می‌کند و همیشه این ادوار تکرار می‌شوند و آنان این حرکت تاریخ را «ادوار و اکوار» و «رجعت» گویند.^۸

روشن است که هیچ‌کدام از معانی چهارگانه مذکور مورد بحث ما نیست و آنچه در این تحقیق مورد توجه است اصطلاح کلامی است.

۵. اصطلاح کلامی: رجعت در اصطلاح کلامی (متکلمان) عبارت است از بازگشت برخی از اموات به دنیا بعد از ظهور حضرت مهدی (عج) و قبل از قیامت.

سیدمرتضی رحمته می‌فرماید: «رجعت، عبارت است از اینکه خداوند در هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)، گروهی از شیعیان را که قبلاً از دنیا رفته‌اند، دوباره زنده می‌کند تا به ثواب یاری آن حضرت نائل شوند و دولت [کریمه] او را مشاهده کنند و نیز جمعی از دشمنان آن حضرت را دوباره زنده می‌کند تا از آنان انتقام بگیرد.»^۹

قاضی ابن براج در تعریف رجعت می‌گوید: «معنای رجعت این است که خداوند، هنگام ظهور حضرت قائم (عج) دسته‌ای از دوستان و پیروان وی را که قبلاً وفات نموده‌اند، دوباره زنده می‌کند تا به ثواب یاری و اطاعت آن حضرت و نیز ثواب جنگ با دشمنانش نائل آیند.»^{۱۰}

شیخ مفید رحمته می‌فرماید: «خداوند گروهی از مردگان را به همان صورتی که در گذشته بودند، به دنیا برمی‌گرداند، و گروهی را عزیز و گروهی دیگر را ذلیل می‌کند و اهل حق را بر اهل باطل غلبه و نصرت می‌بخشد و مظلومان را بر ظالمان و ستمگران غلبه می‌دهد. این واقعه هنگام ظهور ولی عصر (عج) رخ خواهد داد.»^{۱۱}

دانشمند معاصر شیعی، علامه مظفر در این باره می‌گوید: «عقیده شیعه در رجعت، بر اساس پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام چنین است: خداوند عده‌ای از کسانی را که در گذشته از دنیا رفته‌اند، به همان اندام و صورتی که داشته‌اند، زنده می‌کند و به دنیا برمی‌گرداند. به برخی از آنان عزت می‌دهد و پاره‌ای را ذلیل و خوار خواهد کرد و حقوق حق‌پرستان را از باطل‌پرستان می‌گیرد و داد ستمدگان را از ستمگران می‌ستاند و این جریان یکی از رویدادهایی است که پس از قیام

طهری

سال ششم - شماره ۲۱ - بهار ۱۳۸۶

مهدی آل محمد به وجود می‌آید. کسانی که پس از مردن به این جهان بازمی‌گردند، یا از ایمان بالا برخوردارند یا افرادی در نهایت درجه فسادند و آن‌گاه دوباره می‌میرند.^{۱۲}

بنابراین، رجعت عبارت است از: بازگشت گروهی از مؤمنان محض و کافران محض پس از مردن و قبل از قیامت، به دنیا در حکومت حضرت مهدی (عج) و روشن است که انبیا و ائمه علیهم‌السلام به عنوان اشرف مؤمنان محض در بین رجعت‌کنندگان خواهند بود.^{۱۳}

لغت‌شناسان اهل سنت نیز در تعریف «رجعت» گفته‌اند: «رجعت، مذهب قومی از عرب است که در زمان جاهلیت نزد آنها معروف بوده و مذهب گروهی از فرقه‌های مسلمانان از صاحبان بدعتها و هواپرستان است که می‌گویند: همانا مرده، زنده شده و به دنیا برمی‌گردد، همان‌گونه که قبل از مرگ بوده است. از آن جمله‌اند گروهی از رافضیها که می‌گویند: علی بن ابی طالب علیه‌السلام در زیر ابرها پنهان است، پس خارج نمی‌شود با کسانی که همراه فرزندان او خارج می‌شوند، تا اینکه منادی از آسمان ندا می‌دهد: همراه فلانی خارج شو!»^{۱۴}

همچنین در صحیح مسلم از قول سفیان بن عیینه آمده است: «همانا رافضیها می‌گویند: به تحقیق علی علیه‌السلام در میان ابرها پنهان (زنده) است و خارج نمی‌شود با کسانی از فرزندانش که خارج شده‌اند، تا اینکه منادی از آسمان، ندا می‌دهد و علی علیه‌السلام را می‌خواند که با فلانی خارج شو!»^{۱۵}

ناگفته نماند که حتی سیره‌نویسان اهل سنت نیز بدون تحقیق و تأمل، رجعت را با همین عبارت تعریف کرده و آن را از اعتقادات شیعه امامیه دانسته‌اند.^{۱۶}

با امعان نظر در تعاریف شیعه که درباره رجعت بیان شد، به روشنی درمی‌یابیم که تعریف مسلم در صحیح و ابن اثیر در *النهایه* و ابن منظور در *لسان‌العرب* و ابن حجر عسقلانی در *تهذیب‌التهذیب*^{۱۷}، تعریف اصطلاحی شیعه امامیه نیست؛ بلکه این عقیده غلات است و هیچ ربطی به شیعه امامیه ندارد، و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام آنها را لعن و نفرین نموده و از آنها به خاطر این عقیده برائت جسته‌اند.^{۱۸}

اگر گفته شود: قسمتی از تعریف اهل لغت اهل سنت، همان تعریف رجعت اصطلاحی است، آنجا که گفته‌اند: «إن المیت یرجع الدنیا و یکون فیها حیاً کما کان»، در پاسخ باید گفت: این همان

تعریف لنوی رجعت است که همه اهل لغت بدان تصریح داشتند: «فلان یؤمن بالرجعة، آی بالرجوع الی الدنیا بعد الموت»،^{۱۹} اما بر رجعت اصطلاحی مورد اعتقاد شیعه تطبیق نمی‌کند؛ زیرا الف و لام «المیت» یا برای جنس است و یا برای استغراق و در هر دو صورت بر رجعت منطبق نیست؛ چون معنای عبارت این‌گونه می‌شود: به تحقیق، جنس مردگان (همه مردگان) زنده

می‌شوند و به دنیا برمی‌گردند و همان‌گونه که پیش از مرگ، زندگی می‌کردند به حیات خویش ادامه می‌دهند؛ در حالی که در تعریف رجعت گفته شده، همه مردگان برنمی‌گردند و زندگی زمان رجعت هم با زندگی قبل از مرگ متفاوت است؛ زیرا آنها که عزیز بودند، ذلیل و آنها که ذلیل بودند، عزیز می‌شوند.

رجعت از دیدگاه شیعه امامیه

اعتقاد به رجعت از باورهای مسلم و تردیدناپذیر شیعه است؛ تا بدانجا که پیروی مذهب تشیع و اعتقاد به رجعت متلازم یکدیگر است و برخی از یاران و پرورش‌یافتگان مکتب «اهل بیت علیهم‌السلام» با همین صفت معرفی شده‌اند و خرده‌گیران بر شیعه نیز همین اعتقاد را وسیله نکوهش و مخالفت خویش قرار داده‌اند.

اهمیت اعتقاد به رجعت و بازگشت نخبگان امت، پیش از قیامت به دنیا، در منابع اسلامی با بیانات گوناگونی مطرح شده است. در برخی روایات روز رجعت را یکی از روزهای الهی که عظمت و قدرت الهی در آن متجلی خواهد شد، برشمرده‌اند. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «ایام الله عزوجل ثلاثة یوم یقوم القائم و یوم الکرة و یوم القیامة؛ روزهای خدا سه روز است؛ روزی که قائم (عج) قیام می‌کند و روز رجعت و روز قیامت.»^{۲۰}

منظور از «ایام الله»؛ روزهای خدا چیست؟

علامه طباطبایی رحمته‌الله در این باره می‌فرماید: اینکه ایام خاصی به خدا نسبت داده می‌شود با اینکه همه روزها متعلق به خداست، نکته‌اش این است که در آن روزهای خاص، امر خدا چنان ظهوری می‌یابد که برای هیچ کس دیگری این ظهور پیدا نمی‌شود؛ مثل مرگ که در آن هنگام تمام اسباب دنیوی از تاثیرگذاری می‌افتد و قدرت و عظمت الهی ظهور و بروز می‌کند. ایشان در ادامه احتمال دیگری را در تفسیر *ایام الله* بیان می‌کند که ممکن است مقصود این باشد که نعمتهای الهی در آن روز ظهور خاصی می‌یابند، که آن ظهور برای غیر او نخواهد بود، مثل روز نجات حضرت ابراهیم علیه‌السلام از آتش. پس منظور از «ایام الله» روزهایی است که امر الهی اعم از نعمت یا نعمت، عزت و ذلت ظهور تام می‌یابد.^{۲۱}

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام، عدم ایمان به رجعت، همسنگ و هموزن انکار ایشان قرار داده شده و کسانی که به این موضوع اعتقاد ندارند، خارج از دایره «امامت و ولایت» معرفی شده‌اند: «لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و لم یستحل متعتنا؛ از ما نیست کسی که ایمان به رجعت نداشته باشد...»^{۲۲}

طالع

سال ششم - شماره ۲۱ - بهار ۱۳۸۶

آن حضرت در حدیث دیگری، یکی از شرایط ایمان را اعتقاد به رجعت برشمرده و فرموده است: «من أقر بسبعة أشياء، فهو مؤمن و ذكر منها الايمان بالرجعة»؛^{۲۳} هر کس به هفت چیز اعتقاد داشته باشد، مؤمن است، و در میان آن هفت چیز ایمان به رجعت را ذکر فرمودند. لازمه چنین سخنی آن است که ایمان کامل زمانی حاصل می‌شود که علاوه بر اعتقاد به توحید و...، اعتقاد به رجعت نیز وجود داشته باشد.

بر این اساس، در طول تاریخ تشیع هیچ شعاری در این مکتب، برجسته‌تر از رجعت نبوده است؛ گرچه ممکن است در تفسیر بعضی از جزئیات آن اختلافات جزئی وجود داشته باشد.^{۲۴} ولی اعتقاد به اصل رجعت اجماعی و مورد اتفاق است. از این رو، بسیاری از اندیشمندان بزرگ شیعه، مانند شیخ مفید^{رحمته}، سیدمرتضی^{رحمته}، شیخ طوسی^{رحمته}، امین‌الاسلام طبرسی^{رحمته}، سیدین طاووس^{رحمته}، علامه مجلسی^{رحمته}، شیخ حر عاملی^{رحمته} و علامه طریحی و...^{۲۵} بر حقانیت و صحت رجعت از دیدگاه شیعه امامیه ادعای اجماع و اتفاق کرده‌اند که به جهت اختصار به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود.

۱. شیخ مفید^{رحمته} می‌فرماید: «شیعیان بر وجوب بازگشت عده زیادی از مردگان به دنیا، قبل از قیامت اتفاق نظر دارند».^{۲۶}

۲. سیدمرتضی^{رحمته} در آثارش، چندین بار به اجماعی بودن مسئله رجعت اشاره کرده‌است؛ از جمله در رساله *دمشقیات* می‌گوید: شیعیان اجماع دارند که خداوند، هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) گروهی از دوستان آن حضرت را برای یاری او و جمعی از دشمنانشان را برای عذاب، به دنیا بازمی‌گرداند...^{۲۷}

۳. مرحوم طریحی در *مجمع‌البحرین* می‌نویسد: «رجعت از ضروریات مذهب شیعه امامیه است و شواهد قرآنی و احادیث اهل‌بیت^{علیهم‌السلام} بر آن مشهورتر از آن است که ذکر شود. حتی از طرف ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} وارد شده که هر کس ایمان به رجعت ما و ازدواج موقت نداشته باشد، از ما (شیعه) نیست».^{۲۸}

۴. مرحوم شیخ حر عاملی در *الایقاظ* می‌نویسد: «حقانیت رجعت به تصریح آیات متعدد و روایات متواتر - بلکه متجاوز از حد تواتر - و اجماع امامیه ثابت است. احدی از علمای امامیه را سراغ نداریم که رجعت را انکار کرده و یا یکی از احادیثش را رد یا تأویل کرده باشد. هر فرد با انصافی با مطالعه این ادله به رجعت یقین پیدا می‌کند».^{۲۹}

۵. علامه مجلسی^{رحمته} در این باره می‌گوید: اعتقاد به رجعت در تمام دوره‌ها مورد اجماع فرقه شیعه بوده و چون خورشید بر تارک آسمان می‌درخشد و کسی را یارای انکار آن نیست.^{۳۰}

اینها نمونه‌هایی از گفتار برخی از بزرگان شیعه است که اگر کسی بخواهد در این باره تحقیق و بررسی کند، به صدها مورد برمی‌خورد که اندیشمندان شیعه در اعصار مختلف به پیروی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام بر حقانیت آن اصرار ورزیده و بیش از هفتاد محدث ثقه احادیث مربوط به رجعت را در کتابها و رساله‌هایشان نقل نموده‌اند^{۳۱} و مفسران شیعه آیات رجعت را در کتابهای تفسیری خود، تفسیر و تبیین و بر حقانیت رجعت استدلال کرده‌اند.

علاوه بر این، عده زیادی از دانشمندان شیعه در همان عصر حضور معصوم علیه‌السلام و سپس در زمان غیبت، به نگارش کتابهای مستقلی در اثبات رجعت اقدام نموده^{۳۲} و آن را به صورت مستدل و مبرهن بیان کرده و با مخالفین مناظره و احتجاج نموده‌اند.

نکته شایان توجه این است که مطالب یاد شده مبنی بر ضرورت اعتقاد به رجعت بدان معنا نیست که از دیدگاه عقاید شیعی، اصل رجعت در شمار اصول دین بوده و همپایه اعتقاد به توحید، نبوت و معاد می‌باشد؛ بلکه مانند بسیاری از ضروریات دینی یا رویدادهای تاریخی انکارناپذیر، از مسلمات قطعی محسوب می‌گردد. به عنوان مثال، همه مسلمانان باور دارند که جنگ بدر، نخستین غزوه‌ای بود که بین مسلمانان و مشرکان مکه در سال دوم هجرت به وقوع پیوست، اما قطعیت چنین حادثه‌ای و اعتقاد به وقوع آن در زمره اصول عقاید اسلامی به شمار نمی‌آید. با این همه، کسی از مسلمانان را نیز یارای انکار آن نیست.

بنابراین، «شیعه در عین اعتقاد به رجعت که آن را از مکتب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام گرفته است، منکران رجعت را کافر نمی‌شمرد، زیرا رجعت از ضروریات مذهب شیعه است، نه از ضروریات اسلام؛ از این رو، رشته اخوت اسلامی را با دیگران به خاطر آن نمی‌گسلد، ولی به دفاع منطقی از عقیده خود ادامه می‌دهد.»^{۳۳}

رجعت از دیدگاه اهل سنت

برادران اهل سنت اعتقاد به رجعت را به شدت انکار کرده و آن را از عقاید اعراب جاهلی،^{۳۴} یهود و نصارا^{۳۵} و عقیده هواپرستان و بدعت‌گذاران^{۳۶} و... دانسته‌اند و هر کسی را که به رجعت معتقد باشد، کافر، کذاب، فاسق، خبیث و... معرفی نموده و مستحق انواع عذابهای دنیوی و اخروی شمرده‌اند. از دیدگاه آنان هیچ گناهی بالاتر از اعتقاد به رجعت نیست. آنان قاتلین شهدای کربلا و کشنده سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام را عادل و ثقه می‌دانند!^{۳۷} ولی معتقدان به رجعت را فاسق و غیر ثقه و... معرفی می‌کنند.^{۳۸}

از این رو، رجعتی که شیعه امامیه بدان معتقد است، اهل سنت هیچ‌گاه در صدد فهم و درک صحیح آن بر نیامده‌اند و در منابع آنها نیز تعریف نشده است^{۳۹}

ابوالحسین عبدالرحیم الخیاط معتزلی، مؤلف کتاب *الاتصار*، عدم اطلاع خود را از رجعت این‌گونه توجیه می‌کند: «همانا رجعت از اسرار مذهب شیعه است که همدیگر را به کتمان و اختفای آن سفارش می‌کنند و اینکه در مجالس و کتابهای خویش ذکر نکنند، مگر در کتابهایی که مخفی می‌ماند و ظاهر نمی‌شود.»^{۴۰}

بسیار جای شگفتی است که اندیشمندان رجالی اهل سنت وقتی در مقام جرح و تعدیل راویان حدیث، به دوستاناران و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام می‌رسند، در مقام معرفی آنان می‌گویند: او کذاب است، غیر ثقة است و... علت همه این اوصاف و بی‌اعتباری احادیث آنان را ایمان و اعتقادشان به «رجعت» ذکر می‌کنند، بدون اینکه درباره مفهوم رجعت چیزی بگویند و توضیحی بدهند. گویا مفهوم رجعت مانند شرک به خدا، بت‌پرستی، انکار ضروریات دین و... برای مسلمانان از بدیهی‌ترین مفاهیم است که هیچ شرح و توضیحی نیاز ندارد!

علمای رجالی اهل سنت درباره دوستان و اصحاب ائمه علیهم‌السلام اظهار نظرهای غیر منصفانه‌ای دارند که به چند نمونه اشاره می‌شود:

ابوالحجاج می‌گوید: «جابر جعفی، حدیثش ضعیف است، قسم به خدا! او بسیار دروغ‌گوست؛ چون ایمان به رجعت دارد!»^{۴۱}

ابن حجر عسقلانی درباره «عثمان بن عمیره» می‌گوید: «او مذهب پست و بی‌ارزشی دارد، غلوکننده در شیعه‌گری است، ایمان به رجعت دارد.»^{۴۲}

عقیلی مکی درباره اصبع‌بن نباته می‌گوید: «او هیچ ارزشی ندارد، ایمان به رجعت داشته است!» و همچنین وی درباره شخصیت ممتازی چون ابوحمزه ثمالی می‌نویسد: «ابوحمزه ثمالی ضعیف الحدیث و بی‌ارزش بوده است، ایمان به رجعت دارد.»^{۴۳}

المزی می‌گوید: «داوود بن یزید (مثل جابر) به رجعت ایمان داشت، شعبی به آن دو می‌گفت: اگر من بر شما مسلط می‌شدم و هیچ چیزی پیدا نمی‌کردم، مگر نخ، هر دو نفر شما را می‌دوختم، سپس به زنجیر می‌کشیدم و می‌آویختم!»^{۴۴}

خطاب به برادران اهل سنت می‌گوییم: این‌گونه که شما از راویان حدیث و معتقدان به رجعت تعبیر می‌کنید، اگر کسی اطلاعی از مفهوم رجعت نداشته باشد و این نسبت‌های ناروا را بخواند، برای وی علم یقینی حاصل می‌شود که اعتقاد به رجعت یک منکر و گناه نابخشودنی، در حد انکار خداوند و یا شرک به خداست که مستحق این توهین‌ها و تحقیرها و عذاب‌هاست. هر کسی این عقیده را داشته باشد مرتکب گناهی خواهد شد و باید زبانش قطع و به دار مجازات آویخته شود!

«ممکن است از دو جهت به رجعت ایراد وارد شود: ۱. از این جهت که وقوعش محال است؛ ۲. احادیث مربوط به آن، دروغ است. بنا به فرض محال که این دو جهت درست باشد، اعتقاد به رجعت به این درجه از زشتی نیست که شما می‌پندارید. چه بسا گروه‌هایی از مسلمانان به امور محال یا اموری که نص آشکار در مورد آن وارد نشده معتقدند (مانند، اعتقاد به جایز بودن گناه یا اشتباه برای پیامبر ﷺ، یا اعتقاد به اینکه پیامبر ﷺ جانشینی برای بعد از خود انتخاب نکرد)؛ ولی با این اعتقادات، نسبت کفر و خروج از اسلام را به آنها نمی‌دهیم که برادران اهل سنت چنین نسبت‌هایی را به ما داده‌اند!»^{۴۵}

بسی جای تعجب است که برادران اهل سنت بیش از شیعه در این خصوص روایت نقل کرده‌اند؛ «از جمله در روایات آنها اشاره به این است که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رحلتش مانند ذوالقرنین دوباره به دنیا برمی‌گردد. همچنین در کتابهای آنها دیده شده که جماعتی از مردم عادی را نام برده‌اند که بعد از مرگ و پیش از دفن و بعد از دفن به دنیا برگشتند و سخن گفتند و چیزها نقل کردند و سپس مردند!

حال که برادران اهل سنت، خود این‌گونه موضوعات را نقل کرده و در کتابهای خود نوشته‌اند، چرا حاضر نیستند قبول کنند که اهل بیت علیهم السلام دوباره به دنیا بازگردند و چرا از روایات ائمه اطهار علیهم السلام در خصوص رجعت، اظهار تنفر می‌کنند و راویان رجعت را دروغگو و... می‌شمارند؟ رجعتی که علمای ما و اهل بیت پیامبر اعظم اسلام علیهم السلام و شیعیان آنها معتقدند از جمله علائم و معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، چرا مقام آن رسول رحمت صلی الله علیه و آله در نزد برادران اهل سنت با انکار رجعت باید از موسی و عیسی و دانیال پیامبر کمتر باشد؟ زیرا می‌دانیم که خداوند متعال به دست آنها مردگان بسیاری را زنده گردانید و تمام علمای اهل سنت نیز آن را قبول دارند.»^{۴۶}

رجعتی که برادران اهل سنت آن را (بدون تحقیق) به شیعه امامیه نسبت می‌دهند، از عقاید غلات و مفوضه است که هیچ ربطی به اعتقادات شیعه امامیه ندارد، جهت روشن شدن مطلب لازم است عقاید غلات و مفوضه را درباره «رجعت» به اختصار مورد بررسی قرار دهیم:

رجعت از دیدگاه غلات و مفوضه

با بررسی عقاید غلات در باب رجعت، چنین به دست می‌آید که فرق مختلف غلات، رجعت را در دو معنای کاملاً متفاوت با هم به کار می‌برند:

۱. معنای اول رجعت، شبیه رجعتی است که شیعه قائل است؛ یعنی رجعت و «بازگشت» را درباره بزرگانی که آن فرقه‌ها خود را منسوب به آنها می‌کردند، به کار می‌بردند. نخست این معنا

را گروهی از فرقه «کیسانیه» درباره محمد حنفیه به کار گرفتند و گفتند که او گرچه مرده است، اما قبل از قیامت به این جهان بازخواهد گشت.^{۴۷} همچنین به بعضی از غلات کیسانیه نسبت داده شده است که قائل به رجعت همه پیامبران و پیامبر اسلام و علی علیه السلام بودند.^{۴۸}

سیدحمیری، شاعر معروف، نیز که زمانی از عمرش را مذهب کیسانیه گذاراند و سپس شیعه امامی شد، اشعاری درباره رجعت سروده است.^{۴۹} فرقه‌های «کربیه» (پیروان ابن کرب)، «صائیه» (پیروان صائد نهدی) و «بیانیه» (پیروان بیان بن سمعان) نیز معتقدند که رهبرانشان به همراه یاران خویش، دوباره به دنیا بازخواهند گشت و منتظر رجوع آنان بودند.^{۵۰}

با بررسی تاریخ غلات، فکر رجعت به این معنا را در غلات دهه‌های بعد کمتر می‌یابیم و این به دو علت است:

الف) شایع شدن فکر مهدویت در غلات متأخر، که با این فکر، آنان اصلاً منکر مرگ رهبران خود می‌شدند و می‌گفتند آنان غایب شده‌اند و در آخرالزمان ظهور خواهند کرد.

ب) مطرح شدن رجعت به معنای دوم است که در ادامه بحث روشن می‌شود.

اما در بین فرقه‌هایی غیر از غلات نیز رجعت به معنای اول را می‌بینیم که از جمله می‌توان گروه «واقفیه» یا موسائیه (موسویه) را برشمرد. آنها معتقد بودند امام موسی کاظم علیه السلام آخرین امام است و او از دنیا رفته، ولی بازخواهد گشت.^{۵۱} البته این فرقه که هم اکنون منقرض شده‌اند، از غلات نبودند، اما بعضی از نویسندگان آنها را از غلات دانسته‌اند.^{۵۲} همچنین از فرقه‌ای به نام «جعفریه» نام برده شده است که به امامت و غیبت و رجعت امام صادق علیه السلام معتقد بودند. بعضی از نویسندگان به اشتباه این فرقه را نیز از غلات به حساب آورده‌اند.^{۵۳}

۲. رجعت به معنای دوم در نزد غلات، در حقیقت بخشی از نظریه تناسخ است که نزد آنها معروف بود. به این معنا که هنگامی که روح از پس مردن بدنی، به بدن دیگر می‌رود، این همان رجعت است که از آن به نظریه «رجعت و کرات» می‌کنند.^{۵۴} به این جهت به آن «کرات» (یعنی دفعه‌ها) می‌گویند که طبق نظریه تناسخ غلات، یک روح به دفعات فراوانی از بدنی به بدن دیگر منتقل می‌شود.

بسیاری از برادران اهل سنت (بدون تحقیق) رجعت مطرح شده نزد شیعه امامیه را به همین معنای دوم که غلات بدان معتقدند دانسته‌اند و بر این اساس به شدت به شیعه امامیه می‌تازند و نظریه رجعت شیعه را محکوم می‌کنند.^{۵۵} در حالی که روشن شد این معنای رجعت در حقیقت تحریف رجعت شیعه امامیه است و شیعه امامیه همان گونه که به شدت با تناسخ و دیدگاه غلات مخالف است، با این معنای رجعت نیز مخالف است.

به هر حال رجعتی که ارباب معاجیم و لغت‌شناسان^{۵۶} و به تبع آنها سیره‌نویسان^{۵۷} اهل سنت تعریف کرده‌اند و به شیعه امامیه نسبت می‌دهند، همچون تعریف سفیان بن عیینه^{۵۸} از عقاید غلات و مفوضه است و هیچ ربطی به اعتقادات جابر جعفی که از بزرگان شیعیان و از خواص اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است ندارد. در اینجا به شهادت دو تن از دانشمندان شیعه امامیه و اهل سنت اکتفا می‌شود:

شیخ طوسی رحمته می‌گوید: «طیاره غالی، در بعضی از کتابهای خود منکرات بسیاری را ذکر نموده است. سپس از شریک نقل می‌کند: عده‌ای از جاهلهای منحرف، مائل مفضل بن عمر^{۵۹} بنان بن عمر نبطی و غیر اینها می‌گفتند: امام صادق علیه السلام برای آنان از پدر و جدش نقل نموده که رجعت پیش از قیامت است. همانا علی علیه السلام زنده است و در میان ابرها با باد پرواز می‌کند. و او بعد از مرگ سخن می‌گفت و بر روی مغتسل (محل غسل دادنش) حرکت می‌کرد... . قسم به خدا، جعفر بن محمد علیه السلام هرگز چنین چیزهایی را نگفته است؛ بلکه همه اینها منکرات دروغ را بر آن حضرت جعل نموده‌اند تا به این وسیله شکم خویش را سیر نموده و از مردم مالی بگیرند!»^{۶۰}

جریشه در ضمن توضیح توطئه‌ها و کارشکنیهای یهود می‌گوید: «از متفکران زیرک یهود، عبدالله بن سبا^{۶۱} است که گروههای غالی شیعه به او برمی‌گردند (او از مؤسسين طوائف غلات است) و او معتقد به مذهب رجعت و مذهب حلول بود و گمان می‌کرد که ابن ملجم ملعون، علی علیه السلام را نکشته است، بلکه آن کسی که کشته شد شیطان بود که برای مردم به صورت علی علیه السلام متصور شده بود. اما علی علیه السلام به سوی آسمان بالا رفته تا اینکه به عنوان مهدی منتظر به سوی زمین برگردد و از دشمنانش انتقام بگیرد و اقامه عدل و حق کند!»^{۶۲}

برخی از غلات تنها به زنده بودن امام علی علیه السلام اعتقاد نداشتند، بلکه معتقد بودند که همه ائمه اهل بیت علیهم السلام زنده‌اند و در آخرالزمان برمی‌گردند. در حالی که در منابع روایی اسلام روایات فراوانی از حضرات معصومان علیهم السلام وجود دارد که دلالت می‌کند ائمه اهل بیت علیهم السلام واقعاً به شهادت رسیده‌اند.

عبدالله بن فضل می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «فرزند رسول خدا! چه می‌فرمایید درباره قومی از شیعیان‌تان که قائل به زنده بودن ائمه علیهم السلام هستند؟ حضرت فرمود: آنها شیعیان ما نیستند و ما از آنها مبرا و بیزاریم.»^{۶۳}

همچنین امام رضا علیه السلام در یک روایت طولانی ضمن بیان ویژگیهای امام و حوادثی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله واقع می‌شود و جبرئیل امین به آن حضرت خبر داده است می‌فرماید: «از چیزهایی که جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده است این است که همه امامان یازدگانه (غیر از امام دوازدهم)

طهری

سال ششم - شماره ۲۱ - بهار ۱۳۸۶

بعد از پیامبر ﷺ با شمشیر و یا زهر به شهادت می‌رسند و همه آنها را طاغوت‌های زمانشان حقیقتاً به شهادت می‌رسانند، نه آن گونه که غلات و مقوضه می‌گویند (خداوند آنها را از رحمتش دور کند)، چون آنها معتقدند که ائمه علیهم‌السلام حقیقتاً کشته نشده‌اند؛ بلکه امر آنان برای مردم مشتبه شده (و مثل حضرت عیسی به آسمانها برده شده‌اند). پس اینها دروغ می‌گویند و غضب خداوند بر آنها باد.»^{۶۴}

متأسفانه این عقاید انحرافی در میان غلات و مقوضه مشهور و رایج بود؛ چون برخی از روایات دلالت می‌کنند که دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام این اندیشه را در میان عموم مردم دامن می‌زدند و در گسترش آن تلاش می‌کرده‌اند تا قاتلان ائمه علیهم‌السلام که از شجره ملعونه بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده‌اند، تبرئه شوند و ملامتی بر آنها نباشد.^{۶۵}

در بعضی از احادیث، ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به شیعیان و یاران خود به طور مکرر فرمان می‌دادند که با افکار انحرافی غلات و مقوضه مبارزه نمایند و از مجالست و معاشرت با آنها خودداری کنند و با آنان هیچ‌گونه رابطه‌ای نداشته باشند و به خصوص ارتباط با غلات را برای جوانان خطرناک معرفی نموده‌اند. و بر همین اساس است که در منابع روایی، این گروه‌های انحرافی از یهود، نصارا، مجوس و مشرکین بدتر دانسته شده‌اند.

از امام صادق علیهم‌السلام نقل شده که فرمود: «برحذر دارید جوانان خود را از غلات، تا آنان را قاسد نکنند؛ زیرا آنان بدترین مخلوقات خدا هستند، بزرگی و عظمت خدا را کوچک می‌نمایند و برای بندگان خدا ادعای خدایی می‌کنند. به خدا قسم! غلات از یهود، نصارا، مجوس و مشرکین بدترند.»^{۶۶}

و نیز در روایتی دیگر آن حضرت خطاب به سُدیر صیرفی می‌فرماید: «ای سدیر! گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خون من از اینها (غلات و مقوضه) بیزار است. خدا و پیامبرش از آنها بیزارند. اینها بر دین من و دین پدرانم نیستند. به خداوند سوگند! خداوند در روز قیامت من و آنها را با هم جمع نخواهد کرد، مگر آنکه بر آنها غضبناک باشد.»

از امام رضا علیهم‌السلام درباره غلات و مقوضه سؤال شد و آن حضرت فرمود: «غالیها کافرنده و مقوضه‌ها مشرک. کسی که با آنها بنشیند، یا با آنها مخلوط شود، یا با آنها و بخورد و بیاشامد، یا با آنها وصلت کند یا کسی از آنها را به ازدواج درآورد... یا آنها را امین بر امانت بشمارد، یا گفتارشان را تصدیق کند، یا به کوچک‌ترین کلمه‌ای آنها را یاری کند، از تحت ولایت خداوند و ولایت پیامبرش و ولایت ما اهل بیت بیرون رفته است.»^{۶۷}

به هر حال با کمترین تتبع در منابع اصیل روایی اسلام و شواهد تاریخی به خوبی درمی‌یابیم که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به غلات و مقوضه و دیدگاه انحرافی آنان حساسیتی فوق‌العاده

داشتند و سعی می‌کردند هرگونه انتساب غلات را به شیعه امامیه و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام منتفی نمایند. چنان که شاهد گویای این ادعا کثرت احادیثی است که درباره لعن این گروههای انحرافی و بیزاری و تنفر از آنها وارد شده، به گونه‌ای که درباره هیچ یک از ادیان غیر اسلامی و نیز فرق اسلامی وارد نشده است.

غلات و عقاید مختلف آنان، دستاویزی برای دشمنان و مخالفان شیعه پدید آورد، تا با مطرح کردن عقاید غلات و انتساب آن عقاید به شیعه امامیه، چهره آنها را مشوه و آلوده نشان دهند و همگان را از آن منزجر و متنفر کنند. البته در این میان نیز برخی از ناآگاهان اهل سنت و مستشرقان و دگراندیشان، بدون تحقیق و تفحص درباره عقاید شیعه، اتهاماتی را که در کتب پیشینیان آمده، بدون تحقیق از صحت و سقم آنها، در کتابهای خود تکرار کرده‌اند. بسیار جای تأسف است که حتی شرح حال نویسان اهل سنت نیز در اثر بی‌اطلاعی و یا تعصب، هیچ تفاوتی بین غلات - که عقایدشان این همه در منابع روایی اسلام تکذیب شده و از مجالست و معاشرت با آنها منع شده است - و شیعه اثنا عشری قائل نیستند. در کتابهای رجالی برادران اهل سنت اصطلاح «غالی و غلات» بیش از آنکه بر غالیهای واقعی استعمال شود بر شیعیان دوازده امامی به کار رفته است؛ حتی کسانی را که امامت شیخین را قبول نداشته باشند^{۶۸} و یا از ایمان ابوطالب علیه‌السلام یاد کنند، غالی می‌شمرند.^{۶۹} چنان که در برخی از منابع اهل سنت درباره جابربن یزید جعفی که یکی از اصحاب به نام ائمه علیهم‌السلام است چنین یاد شده است: «أن جابر كان ضعيفاً من الشيعة الغالية»^{۷۰}؛ همانا جابر، حدیثش ضعیف و از شیعه‌های غالی است!

المزی درباره میثم کنانی می‌گوید: «میثم کنانی خرمافروش، از شیعیان علی علیه‌السلام و غلات است.»^{۷۱} ابن حجر عسقلانی در *لسان‌المیزان* می‌نویسد: «هشام‌بن حکم از غلات است.»^{۷۲} همچنین در جای دیگر درباره مؤمن الطاق می‌گوید: «محمد بن جعفر شیطان الطاق! (مؤمن الطاق) ابن حزم، او را از غلات رافضی ذکر نموده است.»^{۷۳}

عقیلی مکی درباره عبدالله بن جبیر اسدی می‌نویسد: «او و پدرش از غالیان رافضی هستند.»^{۷۴} البته هیچ یک از افراد یاد شده از گروههای ضاله غالی نیستند، بلکه همگی سلیم المذهب و از خواص اصحاب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و بزرگان شیعه دوازده امامی هستند.

در مقدمه کتاب *التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع* آمده است:

الف) عبدالله بن سبأ [شخصیت ساختگی و افسانه‌ای] به وجود آورنده نظریه وصیت در میان شیعیان بود و هم او بود که علی علیه‌السلام را ملقب به وصی کرد.

ب) شیعیان به برتری دادن علی علیه السلام بر دیگران اکتفا نکردند و به این قانع نشدند که علی علیه السلام افضل مردمان و فردی معصوم است، بلکه او را به مرتبه خدایی رساندند، به گونه‌ای که بعضی از آنان گفتند: در علی علیه السلام جزء الهی حلول کرده است و گفته می‌شود: اولین کسی که خدایی علی علیه السلام مطرح کرد، ابن سبأ بود.
ج) هم او بود که نظریه رجعت را پدید آورد.

د) بالأخره باید گفت که بسیاری از عقاید شیعیان تندرو، ساخته دست زندیقان فارسی مانند مانویها و مزدکیها و نیز یهودیان می‌باشد و اصل اعتقاد به حلول و رجعت در عقاید یهود یافت می‌شود.^{۷۵} بر خواننده آگاه بی‌پایگی این ادعاها بسی روشن است و نیازی به توضیح نیست.
بعضی از مستشرقان نیز با مراجعه به کتابهای اهل سنت و بدون تحقیق و تفحص در کتابهای اصیل شیعه، از روی نادانی یا تعمد، عقایدی را که به غلات مربوط بود، به شیعه نسبت داده‌اند و در جهان غرب، شیعه را به صورتی کریه معرفی کرده‌اند.

با توجه به مطالب یاد شده، درمی‌یابیم که منشأ اختلاف نظر شیعه و سنی در باب رجعت، در آغاز در تفسیر رجعت بوده است، برادران اهل سنت، رجعت را طبق نظر غلات و مفوضه - که در لسان روایات اسلامی مورد لعن و تنفر واقع شده‌اند - تفسیر و تعریف می‌نمودند و انکار می‌کردند؛ اما شیعیان، رجعت را طبق نظر خویش که مؤید ادله اربعه است تفسیر و اثبات می‌کردند. در نتیجه نزاع در آغاز، لفظی بوده است؛ چون رجعت مورد اعتقاد غلات، به اتفاق مسلمانان باطل و بر خلاف عقل، نقل (روایات) و تاریخ است. در آنچه شیعیان دوازده امامی معتقدند هیچ اختلافی بین مسلمانان، بلکه موحدان نیست.^{۷۶}

بنابراین نزاع شیعه و سنی در باب رجعت در آغاز، لفظی بوده است؛ ولی در اثر تعصب کورکورانه و عدم درک صحیح مفهوم «رجعت» و عدم تفکیک بین عقیده غلات و شیعه (حصول شبهه) و جهل و حسادت، به مرور زمان به صورت یک اختلاف اساسی و عقیدتی تبدیل شده است؛ زیرا رجعت مورد اعتقاد شیعه جز اعتقاد به ثبوت قدرت خداوند متعال در زنده کردن مردگان قبل حشر اکبر (قیامت) نیست.

دلایل اثبات و صحت رجعت از دیدگاه شیعه

برای اثبات رجعت ادله‌ای اقامه شده است که به عمده‌ترین آنها در این نوشتار اشاره می‌شود:

۱. رجعت از سنخ معاد جسمانی است

نخستین دلیلی که برای اثبات رجعت بدان تمسک شده است، همسنخ بودن آن با معاد جسمانی است. بنابراین، با همان ادله‌ای که معاد جسمانی اثبات می‌شود، امکان رجعت نیز قابل اثبات است.^{۷۷}

توضیح اینکه رجعت و معاد جسمانی، دو مصداق یک حقیقت‌اند که همان دوباره زنده شدن باشد. پس اگر دوباره زنده شدن، امری ممکن باشد، رجعت نیز ممکن خواهد بود؛ زیرا همان‌گونه که به اثبات رسیده است: «حکم الأمثال فی ما یجوز و فیما لا یجوز سواء». پس بر اساس این قاعده، اگر معاد جسمانی ممکن باشد، رجعت که مثل آن است نیز ممکن خواهد بود. از آنجا که در باب معاد، مسلمانان نه تنها امکان آن، بلکه وقوع آن را نیز امری مسلم می‌دانند، پس منطقاً هیچ مسلمانی نمی‌تواند در امکان رجعت تردید کند. از این‌رو، سیدمرتضی رحمته می‌گوید: هیچ‌گونه اختلافی میان مسلمانان در امکان و مقدور بودن آنچه شیعه در مسئله رجعت می‌گوید برای خدا نیست؛ اختلافی که هست این است که آیا چنین چیزی در آینده واقع خواهد شد یا خیر.^{۷۸}

نیز برخی از اندیشمندان اهل سنت تصریح کرده‌اند که اصل احیای پس از مرگ و برگشتن به دنیا از اموری است که مقدور خداوند است و نمی‌توان در آن تردید کرد؛ اختلافی که هست، در وقوع آن در آینده است.^{۷۹}

۲. دلایل و شواهد قرآنی

از نظر شیعه، قرآن به مسئله رجعت پرداخته و ثبوت و وقوع آن را هم در امتهای گذشته و هم در آخرالزمان و در آیات متعددی به صورت مفصل بیان کرده است. به طور کلی آیاتی را که درباره رجعت وارد شده را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته‌ای که بر وقوع رجعت در امتهای گذشته دلالت دارد و دسته‌ای که بر وقوع آن در آینده دلالت می‌کند.

الف. دلایل ثبوتی و وقوعی رجعت

استدلال به آیاتی را حکایت از وقوع رجعت در امتهای گذشته دارد می‌توان در قالب یک قیاس منطقی به صورت زیر بیان کرد:

رجعت امری است که بارها در امتهای پیشین رخ داده است و هر امری که در امتهای گذشته رخ داده باشد، در این امت (امت پیامبر اسلام) نیز واقع خواهد شد، پس نتیجه می‌گیریم که رجعت در این امت نیز واقع خواهد شد.^{۸۰} نکته شایان توجه اینکه همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، استدلال مزبور به صورت شکل اول از اشکال چهارگانه استدلال منطقی است که در صورت تمام بودن مقدمات آن، در صحت نتیجه آن نمی‌توان تردید کرد. اکنون باید دید آیا مقدمات آن تمام است یا خیر؟ برای اثبات مقدمه نخست (صغری) به آیات زیر که همگی بر وقوع رجعت در امتهای گذشته دلالت دارد، تمسک شده است:

۱. مرگ چند هزار نفر و حیات دوباره آنان: قرآن کریم می‌فرماید: «آیا ندیدی گروهی را که از ترس مرگ از خانه‌های خود بیرون رفتند، در حالی که هزاران تن بودند، پس خداوند به آنها فرمود: «بمیرید»، پس خداوند آنها را زنده کرد، که خداوند به بندگان خود صاحب فضل و احسان

طرح

است، اما بیشتر مردمان سپاسگزاری نمی‌کنند.^{۸۱} این آیه شریفه بیانگر این است که آنچه در امتهای گذشته رخ داده در این امت (امت پیامبر اسلام) نیز رخ خواهد داد و یکی از آن وقایع مسئله رجعت و زنده شدن مردگانی است که در زمان ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر و ارمیا و غیر ایشان اتفاق افتاده باید در این امت نیز اتفاق بیفتد.^{۸۲}

در تفسیر این آیه شریفه، مفسران سخنان فراوانی بیان کرده‌اند که آیا شمار آنها ده هزار، سی هزار، چهل هزار و یا هفتاد هزار نفر بوده و آیا اهل شام بودند و یا اهل «داوژدان» در شرق واسط^{۸۳} و اینکه آیا از ترس طاعون فرار کردند، یا از وبا و یا از جهاد، ولی اتفاق نظر دارند که آنها هزاران نفر بوده‌اند که از ترس مرگ، از خانه و کاشانه خود گریختند و به فرمان خداوند در یک لحظه از دنیا رفتند و به قدرت پروردگار یک بار دیگر به این جهان برگشتند.^{۸۴}

برخی از مفسران فاصله مرگ و زنده شدن آنها را هشت روز بیان کرده‌اند؛^{۸۵} ولی برخی دیگر تصریح کرده‌اند که بدن آنها کاملاً فرسوده و استخوانهایشان پوسیده بود.^{۸۶} امام صادق علیه السلام از این فاصله به «روزگاری بس طولانی» تعبیر^{۸۷} و امام رضا علیه السلام تعداد آنها را ۳۵ هزار نفر و فاصله مرگ آنان را تا هنگام زنده شدن، شصت سال بیان فرموده است.^{۸۸}

از امام باقر علیه السلام روایت شده که آنها به زندگی خود بازگشتند، در خانه‌های خود مسکن گزیدند، با همسران خود زندگی کردند، آن‌گاه با اجل طبیعی از دنیا رفتند.^{۸۹} و معنای رجعت چیزی جز این نیست.

۲. زنده شدن پس از صد سال مرگ: «یا همانند کسی که از کنار دهکده‌ای گذشت، که دیوارها بر روی سقفهای آن فرو ریخته بود. گفت: چگونه خداوند اینها را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ خداوند او را یکصد سال میراند، سپس زنده کرد و به او فرمود: چقدر درنگ کرده‌ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از آن. فرمود: نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی. به غذا و نوشیدنی‌هایت بنگر که هیچ‌گونه تغییر نیافته‌اند، ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده)، برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردمان قرار دهیم. اینک به استخوانها نگاه کن که چگونه آنها را برداشته به یکدیگر پیوند می‌دهیم و گوشت بر آنها می‌پوشانیم. هنگامی که (این حقیقت) بر او آشکار شد، گفت: می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.»^{۹۰}

بیشتر مفسران معتقدند که یکی از پیامبران الهی در راه سفری طولانی از روستایی عبور کرد و با آثار مرگ و نیستی در این سرزمین روبه‌رو شد، به یاد رستخیز و زنده شدن مردگان افتاد و در حالی که قدرت کامل خدا را باور داشت، با شگفتی از خود پرسید: مردگان این روستای ویران را بعد از درنگ دراز مدت در قبر چه کس حیات دوباره می‌بخشد؟ آن‌گاه پروردگار بزرگ با میراندن وی پاسخ این پرسش را بیان فرمود. او مرد، مرکبش از هم متلاشی شد، ولی غذایی که

همراه داشت هیچ‌گونه دگرگونی نیافت. پس از صد سال زنده شد و گمان کرد که تنها یک نیمروز خوابیده است؛ زیرا هنگام ظهر جانش را ستاندند و پیش از غروب آفتاب به دنیا بازگشت؛ اما چون به مرکب پوسیده خود نگریست، دریافت که مرده و بار دیگر زنده شده است و هنگامی که این مرکب در مقابل دیدگان او زنده شد، باور کرد که خدای سبحان همه مردگان را در روز قیامت زنده می‌نماید.^{۹۱}

این آیه شریفه صراحت دارد که شخص مزبور به مدت صد سال از دنیا رخت بر بسته و سپس به اذن خداوند متعال حیات مجدد یافته است، و این نمونه‌ای روشن بر امکان بازگشت مجدد ارواح به دنیا می‌باشد. به هر حال، آنچه مسلم است، این است که به نص قرآن کریم خداوند شخصی را یکصد سال تمام میرانده، سپس او را زنده کرده و مرکبش را نیز در برابر دیدگانش زنده نموده است.^{۹۲}

هنگامی که عَزْریر به شهر آمد و به کسان خود گفت که من عَزْریر هستم، باور نکردند، پس تورات را از حفظ خواند، آن‌گاه باور کردند؛ زیرا کسی جز او تورات را از حفظ نداشت.^{۹۳} از امام علی علیه السلام روایت شده که هنگامی که عَزْریر از خانه بیرون رفت، همسرش حامله بود و عَزْریر پنجاه سال داشت، اما چون به خانه بازگشت، او با همان طراوت پنجاه سالگی بود و پسرش صد ساله بود.^{۹۴}

این داستان یکی از روشن‌ترین ادله رجعت است که امام علی علیه السلام در برابر ابن‌کوا که از خوارج بود، به آن استدلال فرمود.^{۹۵} دیگر امامان معصوم علیهم السلام نیز به آن استدلال کرده‌اند و دانشمندان شیعه نیز در طول قرون و اعصار، در کتابهای تفسیری و عقیدتی خود به آن استناد نموده‌اند.^{۹۶}

۳. زنده شدن گروهی از بنی اسرائیل: حضرت موسی علیه السلام هفتاد نفر از برگزیدگان قوم خود را به کوه طور برد، تا شاهد گفت‌وگوی ایشان با خدا و دریافت الواح از سوی خداوند متعال باشند، هنگامی که به کوه طور رسیدند و گفتگوی حضرت موسی علیه السلام را با خدا مشاهده کردند، گفتند: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه خدا را آشکارا به ما بنمایانی؛ پس صاعقه شما را در برگرفت، در حالی که می‌نگریستید. سپس شما را بعد از مرگتان برانگیختیم، شاید سپاسگزاری کنید.»^{۹۷}

این آیات شریفه به داستان گروهی از پیروان حضرت موسی علیه السلام اشاره می‌نماید که خواستار دیدار خدا بودند هر چه حضرت موسی علیه السلام آنها را از این خواسته جاهلانه منع کرد، آنان بر خواهش خود اصرار ورزیدند، تا سرانجام صاعقه آمد و همه آنها را نابود کرد. ولی خداوند آنان

طهر

را حیات دوباره بخشید. مفسران معتقدند که این آیات درباره هفتاد نفر از قوم بنی اسرائیل نازل شده است، همانان که برای میقات پروردگار برگزیده شدند و به سبب جهالت گرفتار عذاب گردیدند: «موسی هفتاد نفر از مردان را برای میقات ما برگزید، پس چون لرزش شدید آنان را فراگرفت، موسی عرضه داشت: پروردگارا اگر می‌خواستی من و ایشان را پیش از این هلاک می‌کردی.»^{۹۸}

آن حضرت عرضه داشت: بار پروردگارا! اگر این گروه زنده نشوند، من چگونه به سوی قوم خود بروم؟ آنها مرا به قتل اینان متهم خواهند ساخت! خداوند منان بر او منت نهاد و آنها را زنده کرد و همراه حضرت موسی به سوی خانه و کاشانه خود باز گشتند. در مورد سرگذشت آنها هیچ اختلافی بین امت اسلامی نیست و قرآن کریم به صراحت از مرگ آنها و سپس زنده شدنشان سخن گفته است: «آن‌گاه شما را پس از مرگتان برانگیختیم، تا شاید سپاسگزار باشید.»^{۹۹}

قرآن کریم به روشنی تأکید می‌کند که آنها به وسیله صاعقه جان سپردند، سپس با قدرت پروردگار، دوباره زنده شدند و معنای «رجعت» چیزی جز زنده شدن پس از مرگ نیست.

بیضاوی در تفسیر *انوارالتنزیل* می‌نویسد: «مقید کردن کلمه «بعث» به کلمه «موت» از آن‌روست که گاهی انسان بعد از بی‌هوشی یا خواب برانگیخته می‌شود (که آن را نیز بعث می‌گویند)، ولی اینان در اثر صاعقه حیات خود را از دست داده بودند.»^{۱۰۰}

همچنین در *کشاف* آمده است: «صاعقه آنان را میراند و این مرگ یک شبانه روز به طول انجامید.»^{۱۰۱} طبری در *جامع البیان* می‌نویسد: «صاعقه آنان را هلاک کرد، سپس برانگیخته شدند و ۴۰ مقام پیامبری رسیدند.»^{۱۰۲} سیوطی در تفسیر *درالمثور* و تفسیر *الجلالین* و ابن کثیر دمشقی و فخر رازی، نیز بر همین معنا تأکید ورزیده‌اند و برانگیختن بعد از صاعقه را به «زنده کردن»، تعبیر کرده‌اند.^{۱۰۳}

مفسران شیعه، مانند شیخ طوسی در *تبیان* و شیخ طبرسی در *مجمع البیان* نیز بر همین عقیده‌اند، و به طور کلی تتبع در کتب تفسیر بیانگر آن است که همه نویسندگان کتب تفسیر همگام با مفسران نخستین قرآن، مانند قتاده، عکرمة، سدی، مجاهد و ابن عباس بر این نظر اتفاق دارند که هفتاد تن از افراد قوم بنی اسرائیل در اثر صاعقه‌ای آسمانی جان خود را از دست دادند و خدا بر ایشان مرحمت فرمود و برای دومین بار آنان را به دنیا بازگرداند.

امام علی علیه السلام در مورد این هفتاد نفر فرمود: «این هفتاد نفر - برگزیدگان حضرت موسی علیه السلام - پس از مرگ زنده شدند، به خانه‌های خود رفتند، ازدواج کردند، صاحب اولاد شدند و پس از فرارسیدن اجلسان از دنیا رفتند.»^{۱۰۴}

۴. زنده شدن مقتول بنی اسرائیل: «و اذ قتلتم نفسا فاداً راتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتمون، فقلنا اضربوه ببعضها كذلك یحیی الله الموقی و یریکم آیاته لعلکم تعقلون»^{۱۰۵} این داستان پیرمردی است که ثروتی سرشار و نعمتی بی‌شمار و پسری یگانه داشت که پس از مرگ پدر همه آن ثروت به او منتقل می‌شد، ولی عموزادگانش که تهیدست بودند بر او حسد کردند و او را به قتل رسانیدند و جسدش را در محله قومی دیگر انداختند و تهمت قتل را به آنها بستند و به خونخواهی برخاستند. اختلاف شدیدی پدید آمد و کار پیکار به محضر حضرت موسی علیه السلام کشیده شد تا در میان آنها داوری کند. آن‌گاه خدا به حضرت موسی وحی کرد که به همان خویشاوندان فرمان دهد گاو ماده‌ای را ذبح کنند و قسمتی از بدن این گاو را بدن مقتول زنده تا او زنده شود و قاتل خود را معرفی کند.

هر گاو ماده‌ای را که ذبح می‌کردند کفایت می‌کرد، ولی آنان با پرسشهای بیجا کار خود را دشوار ساختند و در هر بار نشانه‌هایی^{۱۰۶} گفته شد که آن نشانه فقط با یک گاو تطبیق نمود که متعلق به کودکی یتیم بود. ناگزیر آن را به قیمت بسیار گزافی خریدند و سر بریدند و قسمتی از بدن گاو را به بدن مقتول زدند، او با قدرت الهی زنده شد و گفت: ای پیامبر خدا! مرا پسر عمویم به قتل رسانیده است، نه آنها که به قتل متهم شده‌اند و حضرت موسی علیه السلام امر فرمود: پسر عمویم را قصاص کردند.^{۱۰۷}

پروردگار مهربان پس از نقل این داستان می‌فرماید: «و خدا این‌گونه مردگان را زنده می‌کند» بدین معنا که رویداد مذکور نشانی از قدرت خلل‌ناپذیر الهی بر زنده کردن مردگان بوده و هیچ‌کس را نرسد که به انکار این واقعیت مسلم دست یازد.

در میان مفسران هیچ‌گونه اختلافی درباره این شرح آیات وجود ندارد، و تنها اختلافات جزئی آنان به کلمه «بعض» مربوط می‌شود، و به طور دقیق معلوم نیست کدام عضو گاو را به چه بخشی از بدن مقتول تماس دادند. سیوطی در *درالمشهور*، طبری در *جامع البیان* و ابن‌کثیر در تفسیر خود نقل می‌کنند که در اثر این کار شخص مقتول زنده شد، قاتل خود را نام برد و از دنیا رفت.^{۱۰۸}

طبری در شرح جمله «کذلك یحیی الله الموقی» می‌نویسد: «این سخن، خطابی است از خداوند به بندگان مؤمن و احتجاجی است با مشرکانی که رستاخیز را دروغ می‌شمردند، یعنی، ای تکذیب‌کنندگان حیات پس از مرگ! از زنده شدن این شخص مقتول عبرت بیاموزید؛ زیرا همان‌گونه که من این شخص را حیات دوباره بخشیدم، مردگان را نیز بعد از درگذشتشان در روز قیامت زنده خواهیم نمود.»^{۱۰۹}

فخر رازی و زمخسری و بیضاوی معتقدند که در کلام خدا جمله‌هایی پنهان است و در حقیقت چنین بوده است: «پس گفتیم که قسمتی از بدن مقتول را به عضوی از گاو بزیند، آنان این کار را انجام دادند و مقتول زنده شد» که جمله بعدی بر وجود این جمله پنهان دلالت می‌کند.^{۱۱۱} در میان مفسران شیعه نیز کسی جز این نگفته و همگی داستان یاد شده را کار خارق‌العاده‌ای می‌دانند که بازگوکننده قدرت انکارناپذیر خداوندی است.

از دیگر موارد رجعت که در امتهای گذشته رخ داده است، می‌توان به رجعت اصحاب کهف^{۱۱۲} و برگشت اهل ایوب^{۱۱۳} و رجعت ذی‌القرنین^{۱۱۴} و... اشاره کرد؛ البته اذعان به رجعت در امتهای گذشته، اختصاص به قرآن کریم ندارد، بلکه در برخی از کتب آسمانی ادیان دیگر نیز اشاراتی به رفته است، که در پایان همین مبحث به آن اشاره خواهد شد.

بدین ترتیب، تردیدی در تمام بودن مقدمه نخست (صغری = وقوع رجعت در امتهای پیشین) باقی نمی‌ماند؛ اما آیا هر چیزی که در امتهای گذشته واقع شده باشد، در این امت نیز رخ خواهد داد؟ (کبری)

برای اثبات این مقدمه (کبری) به حدیث نبوی مورد قبول شیعه و اهل سنت تمسک شده است. مضمون این حدیث که با تعابیر مختلف روایت شده، چنین است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر چیزی که در امتهای پیشین رخ داده باشد، در این امت نیز رخ خواهد داد.»^{۱۱۴} و نیز فرمود: «هر اتفاقی که در بنی اسرائیل رخ داده بدون اندکی (ذره‌ای) کم و زیاد در این امت هم رخ می‌دهد.»^{۱۱۵}

همچنین در کلامی دیگر می‌فرماید: «به آن خدایی که جانم به دست اوست، شما مسلمانان با هر سنتی که در امتهای گذشته جریان داشته روبه‌رو خواهید شد و آنچه در آن امتهای جریان یافته مو به مو در این امت جریان خواهد یافت، به طوری که نه شما از آن سنتها منحرف می‌شوید و نه آن سنتها که در بنی اسرائیل بود، شما را نادیده می‌گیرد.»^{۱۱۶}

کثرت نقل احادیثی به این مضمون در مجامع حدیثی سنی و شیعی، تردید در صحت آن بر جای نمی‌گذارد و به یقین پیام‌آور بزرگ اسلام برای امت خود چنین مطلبی را فرموده‌اند؛ بنابراین امت اسلامی با تمام رویدادهای امم پیشین روبه‌رو خواهد شد و حوادث مربوط به آنان بدون کم و کاست در میان این امت به وقوع خواهد پیوست. بدین‌سان مقدمه دوم قیاس که برگرفته از احادیث نبوی است نیز اثبات می‌گردد. اکنون در نتیجه آن نیز نباید تردید کرد، پس رجعت در این امت نیز واقع خواهد شد.

موارد یاد شده، تنها چند نمونه از دهها مورد بازگشت مردگان به این جهان در میان پیشینیان می‌باشد که در قرآن کریم بیان شده است. اگر بخواهیم در این نوشتار، تحقیق را در

مجموع سوره‌های قرآن کریم ادامه دهیم، به دهها نمونه دیگر برخواهیم خورد. از این رو، به جهت اختصار از آنها صرف نظر نموده، به ذکر همین چند مورد بسنده می‌کنیم.

ب. وقوع رجعت در آینده

چنان که اشاره شد، دسته‌ای از آیات قرآن کریم بر وقوع رجعت در آینده و قبل از قیامت دلالت می‌کند. این دسته از آیات، هرچند به تنهایی صریح در رجعت نیست، اما به کمک روایاتی که از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در ذیل تفسیر آنها وارد شده است، به روشنی می‌توان دریافت که این آیات بیانگر رجعت به همان معنایی است که شیعیان بدان قائل‌اند. این دسته آیات نیز فراوان است، ولی برای اختصار به ذکر یک آیه بسنده می‌شود:

از جمله آیاتی که بیش دیگر آیات قرآنی برای اثبات رجعت بدان تمسک شده، این آیه است «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ»^{۱۱۷} روزی که از هر امتی، گروهی از آنها را که آیات ما را تکذیب می‌کنند محشور می‌کنیم.»

گفته می‌شود که واژه «مین» در این آیه شریفه، برای بیان تبعیض است؛ بنابراین، طبق این آیه، روزی فراخواهد رسید که خداوند از هر امتی گروهی را محشور می‌گرداند و از آنجا که خداوند در وصف قیامت می‌فرماید: در آن روز، همه را محشور می‌کنیم و احدی را فروگذار نخواهیم کرد: «وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نَعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^{۱۱۸} معلوم می‌شود که این روز، غیر از روز قیامت است.^{۱۱۹} و آن همان روزی است که شیعیان از آن به روز رجعت تعبیر می‌کنند.

استدلال به این آیه شریفه برای اثبات رجعت، بدان گونه که گذشت، مورد توجه و تأیید پیشوایان معصوم علیهم‌السلام نیز بوده است؛ زیرا براساس روایات زیادی ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز برای اثبات رجعت، به این آیه شریفه استدلال می‌کرده‌اند؛ مثلاً امام علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «اما پاسخ کسانی که رجعت را انکار کنند، این آیه شریفه است که می‌فرماید: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» که مربوط به این دنیا است. اما در مورد برانگیخته شدن آخرت، پاسخ آنها آیه «وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نَعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^{۱۲۰} می‌باشد.»^{۱۲۱}

از امام صادق علیه‌السلام روایات متعددی در تأویل این آیه شریفه در مورد رجعت رسیده است. از جمله آنها این روایت است:

ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: «اهل سنت در مورد سخن خداوند (متعال) که می‌فرماید: «روزی که از هر امتی گروهی را محشور می‌کنیم»، می‌پندارند که منظور، روز قیامت است. حضرت فرمود: «آیا خداوند در روز قیامت گروهی را برمی‌انگیزد و گروه دیگری را وامی‌گذارد؟ چنین نیست؛ بلکه منظور آیه از حشر گروهی از هر امتی، در روز رجعت است و آیه

طهر

سال ششم - شماره ۶۱ - بهار ۱۳۸۶

قیامت آن است که حق تعالی می‌فرماید: «همه را محشور می‌کنیم و از کسی چشم‌پوشی نمی‌کنیم.»^{۱۲۲}

آن حضرت در تفسیر این آیه شریفه فرمود: «همانا کسانی که مؤمن خالص و یا کفر مطلق باشند، هنگام ظهور قائم (عج) به دنیا برمی‌گردند، ولی غیر از این افراد تا روز قیامت کسی به دنیا بر نمی‌گردد.»^{۱۲۳} همچنین در کتاب «مهدی موعود» آمده است که «تفسیر آیه ۵۴ از سوره مؤمن را: «ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در دنیا و روزی که شهیدان برمی‌خیزند، یاری می‌کنیم» از امام صادق علیه السلام پرسیدند. حضرت فرمود: به خدا قسم، این در رجعت است. نمی‌دانی که بسیاری از پیامبران در دنیا یاری نشدند و کشته شدند و ائمه هم کشته شدند و کسی آنها را یاری نکرد؟ تاویل این آیه در رجعت است.»^{۱۲۴}



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشتہا:

۱. جوہری، الصحاح فی اللغة والعلوم، ج ۳، ص ۱۲۱۶؛ راغب اصفہانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۸۸؛ طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۵۱.
۲. طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۳۴؛ فیومی، مصباح المنیر، ج ۱، ص ۲۶۱؛ جوہری، صحاح اللغة، ج ۳، ص ۱۲، مادہ «رجع».
۳. شرتونی، اقرب الموارد، ج ۱، ص ۲.
۴. طہ: ۸۶.
۵. توبہ: ۸۳.
۶. حسن مصطفوی، التحقیق، ج ۳ و ۴، ص ۵۶.
۷. دہخدا، لغتنامہ دہخدا، حرف «راء».
۸. رک: مصباح یزدی، جامعہ و تاریخ، ص ۱۴.
۹. سیدمرتضی علم الہدی، رسائل شریف مرتضی، ج ۱، ص ۱۲۵.
۱۰. ابن براج، جواهر الفقیہ، ص ۲۶۸.
۱۱. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۸۹.
۱۲. محمدرضا مظفر، عقائد امامیہ، ص ۲۹۴.
۱۳. رک: شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات، ج ۴، ص ۷۷؛ سیدمرتضی، جوابات المسائل الثبانیات، ج ۱، ص ۱۲۵؛ شیخ حر عاملی، الايقاظ من المجمع بالبرهان علی الرجعة، ص ۲۹.
۱۴. ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۲۱؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۱۴؛ زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۵، ص ۳۴۸.
۱۵. مسلم بن حجاج قشیری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶.
۱۶. رک: ذہبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۸۲؛ ابن حجر عسقلانی، تہذیب التہذیب، ج ۲، ص ۴۳؛ محمد عقیلی المکی، ضعفاء الکبیر، ج ۱، ص ۱۹۴.
۱۷. ابن حجر عسقلانی، تہذیب التہذیب، ج ۲، ص ۴۴.
۱۸. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۸؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیہ السلام، ج ۲، ص ۱۹۳؛ شیخ صدوق، خصال، ص ۵۲۵.
۱۹. طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۳۴؛ فیومی، مصباح المنیر، ج ۱، ص ۲۶۱؛ جوہری، صحاح اللغة، ج ۳، ص ۱۲، مادہ «رجع».
۲۰. شیخ صدوق، الخصائص، ص ۱۰۸؛ مجار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۳ از قول امام صادق علیہ السلام.
۲۱. علامہ طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸-۱۹.
۲۲. علامہ مجلسی، مجار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۲ و ۱۲۱.
۲۳. همان، ص ۹۲ و ۱۲۱.
۲۴. سید محمدرضا گلپایگانی، ارشاد السائل، ص ۲۰۳.

طرح

سال ششم - شماره ۲۱ - بهار ۱۳۸۶

۵۶

۲۵. مرحوم طبسی در کتاب «الشیعة و الرجعة» حدود سیزده نفر از بزرگان شیعه را با اسم و شرح حال و کتابهایشان ذکر کرده که ادعای اتفاق نموده اند.
۲۶. شیخ مفید، *اوائل المقالات*، ص ۴۸؛ علامه مجلسی، *بجاراتانوار*، ج ۵۳، ص ۱۳۰-۱۳۲.
۲۷. سیدمرتضی علم الهدی، *رسائل شریف مرتضی*، ج ۳، ص ۱۳۶.
۲۸. علامه طریحی، *مجمع البحرين*، ج ۴، ص ۳۳۴.
۲۹. شیخ حر عاملی، *الایقاظ*، ص ۴۰۶.
۳۰. علامه مجلسی، *بجاراتانوار*، ج ۵۳، ص ۱۲۲-۱۴۴.
۳۱. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، *الفارات*، ج ۱، ص ۷۵.
۳۲. علامه مجلسی، *بجاراتانوار*، ج ۵۳، ص ۱۲۳.
۳۳. مکارم شیرازی و دیگران، *تفسیر نمونه*، ج ۱۵، ص ۵۶۱.
۳۴. ابن اثیر، *التهایة فی غریب الحدیث*، ج ۲، ص ۲۰۲؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۸، ص ۱۱۴.
۳۵. احمد امین مصری، *فجر الاسلام*، ص ۲۶۹، آلوسی، *تفسیر روح المعانی*، جزء ۲۰، ص ۲۴؛ دکتر ناصر عبدالله علی قفاری، *اصول مذهب الشیعة*، ج ۲، ص ۹۲۷.
۳۶. دکتر ناصر عبدالله علی قفاری، *اصول مذهب الشیعة*، ج ۲، ص ۹۲۷.
۳۷. ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۷، ص ۳۸۱-۳۸۲.
۳۸. همان، ج ۲، ص ۴۳-۴۶؛ ذهبی، *میزان الاعتدال*، ج ۲، ص ۹۳.
۳۹. دکتر محمد سماوی تیجانی، *مع الصادقین*، ص ۲۲۱.
۴۰. دکتر ناصر عبدالله علی قفاری، *اصول مذهب الشیعة*، ج ۲، ص ۹۱۶، به نقل از ابوالحسین عبدالرحیم الخیاط معتزلی، *الانتصار*، ص ۹۷.
۴۱. ابوالحجاج یوسف المزنی، *تهذیب الکمال*، ج ۴، ص ۴۶۸ و ۴۷۰.
۴۲. ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۷، ص ۱۳۳.
۴۳. عقیلی مکی، *ضعفاء الکبیر*، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۷۲.
۴۴. ابوالحجاج یوسف المزنی، *تهذیب الکمال*، ج ۸، ص ۴۶۹.
۴۵. محمدرضا مظفر، *عقائد الامامیه*، ص ۸۳.
۴۶. مرحوم علی دوانی، *مهدی موعود*، ترجمه جلد سیزدهم *بجاراتانوار*، علامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، ص ۱۲۳۵-۱۲۳۴.
۴۷. نوبختی، *فرق الشیعة*، ص ۴۸.
۴۸. همان، ص ۵۷.
۴۹. ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ص ۱۴.
۵۰. نوبختی، *فرق الشیعة*، ص ۴۶.
۵۱. همان.
۵۲. عباس اقبال آشتیانی، *خاندان نوبختی*، ص ۲۶۵.

۵۳. سعدین عبدالله اشعری قمی، *المقالات و الفرق*، ص ۴۵ و ۵۰؛ محمدجواد مشکور، *فرهنگ فرق اسلامی*، ص ۱۴۱.
۵۴. نوبختی، *فرق الشیعة*، ص ۵۶؛ سعدین عبدالله اشعری قمی، *المقالات و الفرق*، ص ۴۵ و ۵۰.
۵۵. تقی‌الدین احمد بن علی بن عبدالقادر بن محمد معروف به مقریزی، *المخطط المقرئیة*، ج ۳، ص ۳۱۰.
۵۶. ابن اثیر، *النهاية في غريب الحديث*، ج ۲، ص ۲۲۱؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۸، ص ۱۱۴؛ زبیدی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، ج ۵، ص ۳۴۸.
۵۷. ر.ک: ذهبی، *میزان الاعتدال*، ج ۲، ص ۳۸۲؛ ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۲، ص ۴۳؛ محمد عقیلی المکی، *ضعفاء الکبیر*، ج ۱، ص ۱۹۴.
۵۸. مسلم بن حجاج قشیری، *صحیح مسلم*، ج ۱، ص ۱۶.
۵۹. مفضل بن عمر از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام و شیعه امامیه بوده است؛ ولی غلات و منحرفین مانند «محمد بن نصیر» کذاب غالی و «عمر بن فوات بغدادی» غالی و ... این دروغها را به او نسبت می‌دادند تا دیگران سخنانشان را نپذیرند. (ر.ک: علامه مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۵۳، ص ۳ و ۱ پاورقی).
۶۰. شیخ طوسی، *اختیار المعرفة الرجال* (رجال کشی)، ج ۲، ص ۱۵ و ۶۱۷.
۶۱. درباره شخصیت ساختگی و افسانه‌ای وی در مبحث شبهات رجعت توضیحات کافی ارائه شده است.
۶۲. علی محمد جریشه و محمد شریف زبیب، *اسالیب الغزوالفکری للعالم الاسلام*، ص ۱۷۶.
۶۳. شیخ صدوق، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۲۲۷.
۶۴. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا علیهما السلام*، ج ۲، ص ۱۹۳.
۶۵. شیخ صدوق، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۲۲۷.
۶۶. شیخ صدوق، *امالی*، ص ۶۵۰؛ محمد جواد مشکور، *فرهنگ فرق اسلامی*، ص ۳۴۴؛ علامه مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۲۶۵.
۶۷. علامه مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۲۷۳؛ شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا علیهما السلام*، ج ۱، ص ۲۱۹؛ *فرهنگ فرق اسلامی*، ص ۳۴۵.
۶۸. شیخ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۴، ص ۳۵۶.
۶۹. ابن حجر عسقلانی، *الاصابة فی تمییز الصحابة*، ج ۷، ص ۲۰۲؛ ابن کثیر دمشقی، *البدایة و النهاية*، ج ۳، ص ۱۵۲.
۷۰. ابوالحجاج یوسف المزنی، *تهذیب الکمال*، ج ۴، ص ۴۷۰.
۷۱. همان، ج ۳، ص ۳۰۹.
۷۲. ابن حجر عسقلانی، *لسان المیزان*، ج ۶، ص ۱۹۴.
۷۳. همان، ج ۵، ص ۱۰۹.
۷۴. عقیلی مکی، *ضعفاء الکبیر*، ج ۲، ص ۲۴۳.
۷۵. ابی‌الحسین محمد بن احمد شافعی، *التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع*، مقدمه ناشر، صفحه «س».
۷۶. سیدمرتضی علم‌الهدی، *رسائل المرتضی*، ج ۳، ص ۱۳۵.
۷۷. شیخ حر عاملی، *الایقاظ*، ص ۲۹؛ محمدرضا طبسی، *الشیعة و الرجعة*، ج ۲، ص ۴؛ محمدرضا مظفر، *عقائد الامامیه*، ص ۴۴؛ جعفر سبحانی، *الالهیات*، ص ۶۱۴.

۷۸. سیدمرتضی، رسائل شریف مرتضی، ج ۳، ص ۱۳۵.
۷۹. آلوسی بغدادی، تفسیر روح المعانی، ج ۲، ص ۲۷.
۸۰. شیخ حر عاملی، الايقاظ، ص ۶۸.
۸۱. بقره: ۲۴۳.
۸۲. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ص ۱۶۱.
۸۳. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۳۵.
۸۴. طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۳۶۵؛ زمخشری، کشف، ج ۱، ص ۲۹۰؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۶ ص ۱۷۵؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۲۳۱؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۱۰.
۸۵. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۶ ص ۱۷۴.
۸۶. طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۳۶۶.
۸۷. طبرسی، الاحتجاج، ص ۳۴۴.
۸۸. حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۴۱.
۸۹. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۳۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۳۷؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۵۰.
۹۰. بقره: ۲۵۹.
۹۱. زمخشری، کشف، ج ۱، ص ۲۹۵؛ سیوطی، در المنثور، ج ۱، ص ۳۳۱؛ ابن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۱۴.
۹۲. طبری، جامع البیان، ج ۳، ص ۲۰؛ زمخشری، کشف، ج ۱، ص ۳۰۷؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۷، ص ۳۴۴؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۲۸۹؛ سیوطی، در المنثور، ج ۱، ص ۳۳۱.
۹۳. زمخشری، کشف، ج ۱، ص ۳۰۷؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۰؛ سیوطی، در المنثور، ج ۱، ص ۳۳۲؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۶۹.
۹۴. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۲۹۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۰؛ شیخ حر عاملی، الايقاظ، ص ۱۵۱.
۹۵. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۷۴.
۹۶. که از جمله آنان می‌توان از شیخ طوسی در تفسیر تبیان، شیخ مفید در اجوبه مسائل عکبریه، شیخ صدوق در اعتقادات، شیخ طبرسی در احتجاج، شیخ حر عاملی در الايقاظ و علامه مجلسی در بحار الأنوار نام برد.
۹۷. بقره: ۵۶-۵۵.
۹۸. اعراف: ۱۵۳.
۹۹. بقره: ۵۶.
۱۰۰. بیضاوی، تفسیر انوار التنزیل، ذیل آیه ۵۶ بقره.
۱۰۱. زمخشری، الکشف، ج ۱، ص ۲۷.
۱۰۲. طبری، جامع البیان ج ۱، ص ۲۳۰.

۱۰۳. سیوطی، درالمنثور، ج ۱، ص ۷۰؛ تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۸؛ ابن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۹۳؛ فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۸۶.
۱۰۴. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۷۳ و ۱۲۹؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۴، ص ۷۷.
۱۰۵. بقره: ۷۲-۷۳.
۱۰۶. ر.ک: بقره: ۶۷-۱۲.
۱۰۷. بحرانی، تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۱۲؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۴؛ در همین تفاسیر از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که: شخص مقتول شصت سال داشت، هنگامی که به اذن خدا زنده شد، خدای تبارک و تعالی هفتاد سال دیگر به او عمر داد و یکصد و سی سال عمر کرد، و تا پایان عمر از نشاط و تندرستی و سلامتی حواس برخوردار بود (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۹، و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۱۰).
۱۰۸. سیوطی، درالمنثور، ج ۱، ص ۷۹؛ طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۸۵؛ ابن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۱۲.
۱۰۹. طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۸۵.
۱۱۰. فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۱۲۵؛ زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۲۲۲؛ تفسیر بیضاوی ذیل آیه.
۱۱۱. کهف: ۴۵.
۱۱۲. انبیاء: ۸۳.
۱۱۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۵۶.
۱۱۴. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۹؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۲۷۳؛ سید بن طاووس حسنی، السیقین، ص ۳۳۹؛ ابن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۶۴؛ علاء الدین متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۵.
۱۱۵. شیخ حر عاملی، الايقاظ، ص ۲۹.
۱۱۶. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۷.
۱۱۷. نمل: ۸۳.
۱۱۸. کهف: ۴۷.
۱۱۹. شیخ طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۱۲۰.
۱۲۰. کهف: ۴۷.
۱۲۱. سیدمرتضی علم الهدی، رساله المحکم و المتشابه، ص ۳؛ شیخ حر عاملی، الايقاظ، ص ۳۷۷؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۱۸ و ج ۹۳، ص ۸۶.
۱۲۲. علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۴، ص ۷۶؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۵۳.
۱۲۳. شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۷۷، باب ۳۲، ف ۵۳، ج ۷۳۳؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۵۴.
۱۲۴. علی دوانی، مهدی موعود، ص ۱۲۰۲.

طبرانی

سال ششم - شماره ۲۱ - بهار ۱۳۸۶

۶۰